شرق روزنامه
instagram:sharghdaily1 twitter:sharghdaily youtube:sharghdaily Telegram:SharghDaily aparat:tasvirshargh www.sharghdaily.com

گفت‌وگو با مرتضی کاظمی، معاون اسبق هنری وزارت فرهنگ و ارشاد

من «مِنّا» نبودم

انسداد و انقباض سیاسی زمان شاه، نسل ما را عصبانی کرد

فرانک آرنا

سوژه گفت‌وگوی امروز من مهندس مرتضی کاظمی، معاون اسبق هنری وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی است. اگر این گفت‌وگو دقیقا ۲۵ سال پیش انجام می‌شد، از نظر نگارنده قطعا چالش برانگیز می‌شد؛ چون در شرایطی که دولت سیدمحمد خاتمی استقرار یافت و وزیر فرهنگ آن، سیدعطاءالله مهاجرانی شد، مطالبات و دستاوردها به سمتی پیش می‌رفت که اصلا قابل مقایسه با امروز نبود. آن روزها چشم‌انداز و توجه به فرهنگ و هنر خاص و امیدوارکننده بود که به طرس قاطع می‌توان گفت با هیچ‌یک از دولت‌های بعدی قابل مقایسه نبود. بودجه‌ای در بخش هنری تخصیص داده شد که واقعا مال‌زدنی بود و با وجود اینکه دولت با بحران‌های خاصی مواجه بود، چراغ فرهنگ و هنر نه‌تنها خاموش نشد، بلکه شعله‌ورتر نیز شد. در نتیجه، توقع‌ها هم در مقیاس با آن موقعیت بود. اما حاتمی و دولتش رخت بربستند و رفتند و به مرور عملکرد دولت‌های بعدی در بخش فرهنگ و هنر به‌گونه‌ای پیش رفت که دیگر باید با چراغ نفتی دوران فرهنگ‌پروری حاتمی را جست‌وجو می‌کردیم. به همین دلیل اگر بخواهیم آن گذشته را با نگاه امروزی تحلیل کنیم، می‌توندید از آن به‌عنوان دستاوردی مهم در چارچوب مقتضیات زمانی و مکانی باید یاد کنیم. آن روزها در بخش مهندس مرتضی کاظمی کارهای زیربنایی رقم خورد و امروز که درباره آن اتفاق‌ها با یکدیگر صحبت می‌کنیم، این حسرت وجود دارد که ای‌کاش دوباره حال‌وهوای فرهنگ و هنر به آن روزها برگردد. با این مقدمه توجه شما را به مشروح این گفت‌وگو جلب می‌کنم.

آقای مهندس کاظمی، در چه خانواده‌ای بزرگ شدید و کودکی و نوجوانی‌تان چطور بوده است؟

متولد اردیبهشت ۱۳۳۶ در یک خانواده مذهبی و از نظر تمکن مالی متوسط در شهر اصفهان هستم. جد مادری‌ام از مستوفیان مرحوم آیت‌الله سیدحسن مدرس است و از این نظر نسبتی هم با مبارزات عصر مشروطه و اوایل پهلوی دوم داریم. محل تولدم در شکل‌گیری شخصیتم از همان اوان کودکی بسیار مؤثر بوده. کاهی وقت‌ها به خودم می‌گویم خلقت به من شانس فوق‌العاده‌ای داده.

یعنی اصفهان، نصف جهان؟

آن کـه به جای خود. اما از آن مهم‌تر خانه‌ای که من در آن به دنیا آمدم، نزدیک یکی از مهم‌ترین بناهای میراث جهانی -میدان نقش جهان- است که امروز «میدان امام» نام دارد. خانه‌ای چسبیده به دیوار شرقی مسجد شیخ لطف‌الله که زیباترین و مبنی‌مان‌ترین مسجد جهان اسلام است. این ادعای من نیست. گفته همه معماران شرقی، غربی و ایرانی است. تولد در چنین محیطی و کنارش دوران طفولیت و کودکی، من را با معماری بسیار فاخر و فخیم آشنا کرد. اسامی محله‌های رشد من را ببینید: چهارراه شکرشکن، چهارراه نقاشی، خیابان‌های حافظ، سعدی، هاتف، نشاط، قیصریه، بازار اصفهان، مسجد شاه، عمارت عالی‌قاپو، چهلستون...

واقعا تاریخ ایران را در رحم داشت.

بله. یک کودک مثل بقیه کودکان در جست‌وجو است که باد بگیرد و جهان اطرافش را بشناسد و ببیند در این محیط چه جهانی را می‌شناسد. در دهه ۲۰ شمسی در سن ۱۰-۱۱سالگی به بالا که به سن عقل رسیده بودم، در کوچه‌پس‌کوچه‌های اطراف میدان شاه و بازار اصفهان با توریست‌های غربی و شرقی مواجه می‌شدم که همه‌شان فرهنگی بودند. بعضی‌ها فکر می‌کنند توریستی که مقصدش ایران است، مثلا عباس است. اصلا چنین چیزی نبود. کاملا چهره‌های فرهنگی و علاقه‌مندی بودند که دنبال یافتن راز و رمزهای معماری و مردم‌شناسی ایران و به‌ویژه اصفهان بودند. دوره کودکی من در چنین فضایی شکل گرفته است. درعین‌حال پدرم نماینده‌ی فروش محصولات کارخانه «آزمایش» را داشت. برندی که در رقابت با برند «رح» کل‌کل‌های عجیبی داشتند.

تبلیغات معروفی هم درباره رقابت «رح» و «آزمایش» وجود داشت.

بله. جمله معروف این بود که «آزمایش»، ثابت کرد «رح» بهتر است. پدرم در خیابان حافظ اصفهان فروشگاه داشت. من در آن فضا بزرگ شدم. شب‌ها با پدرم به نقاشی و شاهنامه‌خوانی می‌رفتیم. ایشان خیلی به شاهنامه و حافظ علاقه‌مند بود. با همدیگر به قهوه‌خانه اول خیابان حافظ. جسبیده به میدان نقش جهان می‌رفتیم. مرشد بعد از نماز مغرب و عشا هر شب بخشی از داستان‌های شاهنامه را می‌خواند به تعلیق که می‌رسید، نگه می‌داشت تا فردا شب ادامه بدهد.

مثل قصه‌های هزار و یک شب؟

بله. رستم که سهراب را بالا می‌برد، مرشد قصه را قطع می‌کرد تا فردا شب که ببینیم چه می‌شود. در دوره دبستان خوشبختانه معلوم‌های خیلی خوبی داشتم. اینجا باید اذعان کنم قطعا معلمانی که ما در آن دوران داشتیم، بیش از اینکه هر درسی را به ما یاد بدهند، اخلاق و رفتار اجتماعی را یاد می‌دادند و من احسـاس می‌کنم امروز در نظام آموزشی ما این روبه مفقود است. دقیقا به یاد دارم همه معلمان شش سال دوره دبستان -نه اینکه ادعا کنند و شعار بدهند- رفتارشان طوری بود که کوبی به ما درس اخلاق می‌دادند. خیلی حاتم‌خان، درخت کاج بلندی داشت. من در کودکی خیلی شیطان و بازیگوش بودم.

چندمین فرزند خانواده بودید؟

فرزند ارشـد هستم با سـه خواهر و سـه برادر. بارها از آن درخت کاج که تقریبا حدود چهار طبقه ساختمانی ارتفاع داشت، بالا می‌رفتم که کوبه کلاغ را که به پایین افتاده بود، در لانه‌اش بگذارم. برعکس شعر سهراب که می‌گوید «کودکی می‌بینی، رفته از کاج بلندی بالا؟ جوجه بردارد از لانه نور؟» من می‌رفتم بالا که جوجه را در لانه نور بگذارم. شیطنت‌های مختلف در زمین‌های خاکی فوتبال هم داشـتم. در همان دوران عضو کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان محله هم بودم. اگر بگویم در زندگی‌ام پنج روز تلخ داشـته باشـم که خیلی کوب بودم است، یک دعوای بزرگ در کانون رخ داد و کوبه‌ی من و مسئول کانون به کمک تو شـرط بستی را رد کرده‌ای و نمی‌تونی با بچه‌ایی! من با تو بچه‌ایی نمی‌کنم. اینجا بود که من را به دیوار چسبوندند و گفتند تو باید بروی از اینجا بی